



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص
موضوع جزئی: مسائل - مسئله ششم: تخصیص عام به مفهوم - بررسی تخصیص به مفهوم مخالف - تنقیح موضوع بحث - کلام شیخ انصاری
سال سیزدهم
تاریخ: ۲ اسفند ۱۴۰۰
مصادف با: ۱۹ رجب ۱۴۴۳
جلسه: ۸۴

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در بحث از تخصیص عام به مفهوم در دو مقام بحث می‌کنیم:

مقام اول: تخصیص عام به مفهوم موافق بود که نتیجه بحث در آن این شد که تخصیص عام به مفهوم موافق در هر پنج صورت و پنج احتمال جایز است و مانعی در برابر آن وجود ندارد. مقام دوم: تخصیص عام به مفهوم مخالف است.

مقام دوم: تخصیص عام به مفهوم مخالف

مفهوم مخالف خودش دارای اقسامی است. به تفصیل در گذشته درباره اقسام مفهوم مخالف بحث کردیم، مثل مفهوم شرط، وصف، لقب، غایت. اینجا خصوصیتی برای هیچ یک از این اقسام در مسئله تخصیص عام وجود ندارد، آن چیزی که باید بحث شود اصل جواز تخصیص عام به مفهوم مخالف است اعم از اینکه مفهوم شرط باشد یا وصف و امثال آن.

تنقیح بحث

قبل از هر چیز باید موضوع بحث منقح شود. لزوم تنقیح موضوع بحث به این جهت است که برخی مثال‌هایی را برای این مورد بیان کرده‌اند که آن مثال‌ها نمی‌تواند در محدوده بحث ما قرار بگیرد و جهت دیگری هم هست که تنبیه به آن چه بسا لازم باشد. بنابراین قبل از ورود به اصل بحث برای این که موضوع به درستی مشخص شود، لازم است دو جهت را در این رابطه مورد اشاره قرار دهیم:

جهت اول

ما قبلاً در بحث از مفاهیم گفتیم به طور کلی نزاع در باب مفاهیم یک نزاع صغروی است نه نزاع کبروی. منظور از نزاع صغروی یعنی اینکه آیا جمله شرطیه مفهوم دارد یا ندارد؟ جمله وصفیه مفهوم دارد یا ندارد؟ منظور از نزاع کبروی این است که آیا مفهوم شرط حجیت دارد یا ندارد؟ مفهوم وصف معتبر است یا نیست؟

این دو با هم فرق می‌کند. ما در مورد مفاهیم بحث از این نمی‌کنیم که آیا مفهوم شرط حجت است یا نه، بعد از آنکه اصل ثبوت مفهوم را پذیرفته باشیم. بلکه بحث ما در این است که آیا اساساً جمله شرطیه مفهوم دارد یا خیر؟ یعنی مثلاً دلالت بر انتفاء الجزاء عند انتفاء الشرط می‌کند یا خیر؟ وقتی جمله شرطیه دلالت دارد بر ثبوت الجزاء عند ثبوت الشرط می‌کند، در مورد مفهوم، بحث از این است که آیا این دلالت می‌کند بر انتفاء جزاء عند انتفاء الشرط و کذلک در مورد مفهوم وصف و امثال آن؟ پس بحث ما در باب مفاهیم در واقع در اصل ثبوت مفهوم و عدم ثبوت مفهوم است، یک عده‌ای می‌گویند مثلاً جمله شرطیه دارای مفهوم است و یک عده می‌گویند مثلاً جمله شرطیه دارای مفهوم نیست.

این بحثی بود که ما آنجا مطرح کردیم و گفتیم که ما بحث نمی‌کنیم در حجیت و اعتبار مفهوم. بحث از بودن و نبودن مفهوم است نه حجیت و عدم حجیت مفهوم.

با توجه به این نکته اینجا که بحث می‌کنیم آیا مفهوم می‌تواند مخصص عام قرار بگیرد یا خیر، بعد از فراغ از اصل ثبوت مفهوم است، یعنی ما اگر فرض کنیم که جمله شرطیه دارای مفهوم است، آنگاه بحث می‌کنیم که این می‌تواند مخصص عام باشد یا خیر؟ لذا منکران مفهوم به طور کلی دیگر در این بحث نمی‌توانند وارد شوند، اگر کسی گفت جمله شرطیه یا جمله وصفیه یا جمله‌ای که دارای غایت و لقب است مفهوم ندارد، دیگر برای او معنا ندارد که بحث کند که آیا ما می‌توانیم یک عامی را با مفهوم مخالف تخصیص بزنیم یا خیر؟

لذا اگر مسئله تخصیص عام به مفهوم مخالف بر این مدار است، قائلین به جواز تخصیص عام به مفهوم منظورشان این است که اگر ما قائل به ثبوت مفهوم شدیم و اینجا گفتیم مفهوم می‌تواند عام را تخصیص بزند، یعنی این که این قضیه شرطیه مفهوم دارد. اگر کسی در این مسئله قائل شد به جواز تخصیص، معنایش این است که جمله شرطیه مطلقا مفهوم دارد. یعنی چه در مقابل آن عامی باشد چه نباشد. اگر عامی نباشد که روشن است و اگر در مقابلش عامی باشد و قائل به تخصیص شود، منظورش این است که این مفهوم در مقابل عام قرار می‌گیرد.

اما اگر کسی قائل شد که مفهوم نمی‌تواند عام را تخصیص بزند. در حقیقت دو مطلب را ادعا می‌کند. از یک طرف قائل به ثبوت مفهوم شده است با توجه به توضیحی که در مورد نزاع در باب مفهوم دادیم. او می‌گوید جمله شرطیه دارای مفهوم است، زیرا نزاع یک نزاع صغروی است و بحث از بود و نبود مفهوم است، پس قائل به وجود مفهوم در جمله شرطیه در حقیقت مفهوم قضیه شرطیه را پذیرفته. حال اگر این شخص بگوید مفهوم نمی‌تواند عام را تخصیص بزند، این معنایش چیست؟ آیا معنایش این است که مفهوم هست و نمی‌تواند عام را تخصیص بزند؟ یا نه می‌خواهد بگوید اگر یک عامی در مقابل مفهوم قرار گرفت دیگر مفهومی وجود ندارد؟ اگر کسی در این بحث قائل به عدم جواز تخصیص عام به وسیله مفهوم شد، معنایش این است که دیگر قائل به ثبوت مفهوم مطلقا نیست، اینطور نیست که بگوید که قضیه شرطیه همه جا مفهوم دارد، نه، کانه یک تفصیلی در مسئله داده، می‌گوید قضیه شرطیه در صورتی مفهوم دارد که در مقابل آن عامی نباشد اما اگر در مقابل آن عامی قرار بگیرد دیگر اینجا قضیه شرطیه مفهوم ندارد. پس نتیجه قائل شدن به ثبوت مفهوم و قول به عدم جواز تخصیص عام به وسیله مفهوم در این بحث التزام به تفصیل در باب مفهوم است. یعنی کانه بر این دو نظر این می‌شود که جمله شرطیه مطلقا مفهوم ندارد. بلکه تنها در صورتی مفهوم دارد که عامی در مقابل آن نباشد.

پس معلوم شد ما وقتی بحث از جواز تخصیص عام به مفهوم می‌کنیم، مدار بحث در چارچوب همان نزاعی است که در باب مفاهیم داشتیم. چون آنجا نزاع صغروی بود اینجا نیز نزاع صغروی می‌شود. اگر آنجا نزاع در این بود که آیا قضیه شرطیه مثلا مفهوم دارد یا ندارد، اینجا نیز اگر قائل به جواز تخصیص عام به مفهوم یا عدم جواز شویم معنایش این است که مفهوم به نحو مطلق وجود دارد یا در صورتی وجود دارد که عامی در مقابل آن نباشد.

جهت دوم

باید بین این بحث یعنی جواز تخصیص عام به مفهوم با مسئله مطلق و مقید فرق گذاشت. این دو را نباید با هم خلط کرد. بعضی از بزرگان در مثال برای این بحث یک موردی را ذکر کرده‌اند که اساساً به مسئله عام و خاص مربوط نمی‌شود بلکه مربوط به باب مطلق و مقید است. محقق بروجردی^۱ و محقق حایری^۲ اینجا یک سخنی دارند که لازم است مطرح شود. برای اینکه جهت دوم در تنقیح محل نزاع معلوم شود لازم است اول مطلبی را که محقق بروجردی گفتند را ذکر کنیم و بعد اشاره کنیم به آن نکته‌ای که مورد نظر است.

کلام محقق بروجردی

کلام در این مسئله یعنی تخصیص عام به وسیله مفهوم مخالف عند القدماء همان است که در باب مطلق و مقید گفتند. سپس مثال می‌زنند به روایت «خلق الله الماء طهوراً، لا ینجسه شیئاً»^۳ خداوند تبارک و تعالی آب را پاکیزه قرار داد و هیچ چیز او را نجس نمی‌کند. در مقابل این روایت یک روایت دیگری داریم که می‌فرماید «إذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه شیء»^۴ اگر آب به اندازه کر برسد هیچ چیز او را نجس نمی‌کند.

طبق روایت اول «ماء» بما انه «ماء» تمام الموضوع است برای عدم انفعال به نجاست می‌گوید «لا ینجسه شیء» هیچ چیزی او را نجس نمی‌کند، اینجا دیگر هیچ شرطی برای آن بیان نشده است، برای هیچ امر دیگری مدخلیت در طهارت آب قائل نشدند، بلکه ماء بما انه ماء تمام الموضوع قرار گرفته است برای عدم انفعال و عدم نجاست.

اما طبق روایت دوم یک امر دیگری هم مدخلیت داده شده، یعنی کریت نیز ضمیمه شده است، آب کر لا ینجسه شیء. روایت دوم که یک قضیه شرطیه است، اگر مفهوم داشته باشد مفهومی این است «إذا لم یبلغ الماء قدر کر، ینجسه شیء» آن وقت بحث کردند در اینکه آیا این دلیل دوم می‌تواند دلیل اول را تخصیص بزند یا خیر؟

محقق بروجردی سپس فرمودند: اینجا قید محکم بر اطلاق است. یعنی آن اولی نیز که گفته «الماء لا ینجسه شیء» منظور الماء الکر است نه مطلق الماء، و لذا دیگر «ماء» تمام الموضوع برای عدم انفعال به سبب ملاقات با نجس نیست. یعنی در حقیقت کأنه این مورد را به عنوان یک مثال برای این بحث ذکر کردند.

بررسی کلام محقق بروجردی

لکن موضوع بحث ما تخصیص العام بمفهوم المخالف است، یعنی بحث ما در جایی است که یک عامی داریم و در مقابل یک مفهوم مخالفی، می‌خواهیم ببینیم آیا این مفهوم مخالف می‌تواند مخصص عام قرار بگیرد و بعضی از مصادیق عام را از دایره حکم خارج کند یا خیر؟ یعنی بحث در عام و خاص است، نه مطلق و مقید. اما این متالی که ایشان ذکر کرده مثال برای مطلق است، زیرا «الماء» در این دلیل مفرد محلی به لام است «خلق الله الماء طهوراً» مفرد محلی به «ال» همانطور که قبلاً گفتیم دلالت بر عموم ندارد، اصلاً

^۱ لمحات الاصول، ص ۳۰۸.

^۲ درر الفوائد، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

^۳ وسائل، ج ۱، ص ۱۳۵، باب ۱ از ابواب ماء مطلق، ح ۹.

^۴ وسائل، ج ۱، ص ۱۵۸، باب ۹ از ابواب ماء مطلق، ح ۱.

از ادات عموم محسوب نمی‌شود، بلکه دلالت بر طبیعت و ماهیت می‌کند. یعنی می‌خواهد بگوید این طبیعت را خداوند تبارک و تعالی ظهور قرار داده است، بنابراین، این نمی‌تواند به عنوان مثال برای بحث ما قرار بگیرد.

الهم الا ان يقال: مفرد محلی به لام نیز از الفاظ عموم است، در حالیکه اینجنین نیست و مفرد محلی به «ال» از ادات عموم محسوب نمی‌شود.

بنابراین اینکه ما برای این موضوع مثال بزنیم به امثال آنچه که محقق بروجردی گفتند، مقبول نیست. ما در مورد عام و خاص و تخصیص عام به مفهوم مخالف بحث می‌کنیم، لذا باید مراقب باشیم مواردی که از مصادیق مطلق و مقید محسوب می‌شوند داخل در این بحث نشوند.

این دو جهتی بود که برای تنقیح موضوع لازم بود مورد اشاره قرار بگیرد.

مثال برای موضوع بحث

اما چه مثالی را اینجا می‌توانیم بیان کنیم؟ مواردی که اینجا می‌توانیم بیان کنیم مثل این است که دلیلی وارد شده و می‌گوید «اکرم کل عالم»، این عامی است که دلالت میکند بر وجوب اکرام همه افراد عالم. در مقابل، یک جمله شرطیه وارد شده مثل «ان جائك زيد لا تهن فساق العلماء» اگر زید نزد تو آمد، دیگر فاسقین از علماء را مورد اهانت قرار نده و آنها را سبک‌شمار و مورد وهن قرار نده. اینجا جمله شرطیه (بنا بر قول به ثبوت مفهوم) مفهومش این است: «ان لم تجئك زيد، فاهن الفساق من العلماء» یا دیگر این نهی و حرمت برداشته می‌شود، اگر زید نزد تو آمد پس فاسقین از علماء را می‌توانی اهانت کنی. جواز و لزوم آن یک بحث دیگری است.

سوال:

استاد: نه منطوق کلام می‌گوید «ان جائك زيد لا تهن» مفهومش این است که «ان لم یجئك زيد، پس این نهی از تو برداشته می‌شود حال یا حرمت اهانت کنار می‌رود یا ممکن است کسی بگوید خود اهانت حتی واجب می‌شود که یک بحث دیگری است.

الان اینجا مفهوم نسبت به عام اخص مطلق است به عبارت دیگر نسبت بین مفهوم و عام نسبت عموم و خصوص مطلق است زیرا آنجا بحث اکرام کل عالم است و اینجا بحث از عدم حرمت اهانت به فساق از علماء است، نسبت بین فساق علماء و علماء عموم و خصوص مطلق است.

گاهی نیز ممکن است نسبت بین این دو عموم و خصوص من وجه باشد، مثلاً از یک طرف گفته شده «اکرم العلماء» بعد گفته شده «ان جائك زيد اكرم الفساق» اگر زید نزد تو آمد آنگاه بر تو لازم است که فاسقین را اکرام کنی. اینجا نسبت بین علماء که موضوع عام است و فساق که موضوع جمله شرطیه است و در مفهوم نیز موضوع قرار گرفته است، عموم و خصوص من وجه است.

هر دو اینها داخل در بحث هستند، یعنی چه جایی که مفهوم نسبت به عام، اخص مطلق باشد، و چه جایی که نسبت مفهوم با عام نسبت عموم و خصوص من وجه باشد، هر دو داخل در بحث ما قرار می‌گیرد.

پس موضوع بحث معلوم و منقح شد.

بررسی تخصیص عام به مفهوم مخالف

اینجا شیخ انصاری یک مطلبی را فرمودند. البته کلام شیخ انصاری توسط تلامذه ایشان مورد اشکال نیز قرار گرفته است. محقق خراسانی یک مطلب دیگری فرموده است، محقق نایینی نیز اینجا یک مطلبی فرموده است. به هر حال انظار در این رابطه مختلف است که باید آنها را مورد بررسی قرار دهیم.

کلام شیخ انصاری

البته ما نمی‌خواهیم چندان وارد بحث ایشان شویم و اشکالی که شاگرد ایشان کرده‌اند را متعرض شویم. شیخ انصاری می‌فرماید: ما باید بین دو صورت تفصیل دهیم و آن اینکه اگر عموم اباء از تخصیص داشته باشد، مفهوم نمی‌تواند آن را تخصیص بزند، اما اگر عموم به گونه‌ای باشد که آبی از تخصیص نباشد، مفهوم آن را تخصیص می‌زند.

سپس بحث آیه نبأ یعنی «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»^۱ و مفهومی که از آن گرفتند را مطرح می‌کند، که در مقابل «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^۲ قرار گرفت، ما اینجا دو جمله داریم «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» در مقابلش آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ مفهوم این جمله این است که اگر عادل‌ی برای شما خبر آورد دیگر جستجو و تبیین لازم نیست.

اینجا بحث است که آیا مفهوم آیه نبأ می‌تواند مخصص آیه دیگر قرار بگیرد یا خیر؟ نتیجه‌اش این است که اگر مخصص واقع شود شما به هیچ وجه از غیر علم نباید تبعیت کنید «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» الا در جایی که یک عادل‌ی برای شما خبری را نقل کند که در این صورت حتی اگر خبر او مفید علم و یقین نباشد شما می‌توانید آن را قبول کنید و برای شما معتبر است و تبیین لازم نیست.

شیخ انصاری مسئله عدم تخصیص آن آیه را به آیه نبأ مبتنی بر همین مبنا کرده است که اباء از تخصیص دارد یا ندارد. زیرا می‌گوید علتی که در آیه نبأ ذکر شده «أَنْ تُصَيَّبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»^۳ یک امری است که بسیار مهم است، این یک چیزی است که برای شارع مهم است که قومی به جهالت اصابت نکنند. چون این علت عام است و قابل اختصاص به موردی دون مورد نیست، پس این دلیل اباء از تخصیص دارد.

اما سایر عمومات غیر از «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» مثل «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»^۴ که از آنها استفاده می‌شود عمل به ظن جایز نیست، آنجا می‌گوید مفهوم می‌تواند بر عام مقدم شود و آن را تخصیص بزند زیرا خبر واحد با دلیل حجیتش دیگر آن را از موضوع عمل به ظن خارج می‌کند.

پس شیخ انصاری تفصیل دادند بین جایی که لسان دلیل اباء از تخصیص دارد و جایی که اباء از تخصیص ندارد. می‌گوید اگر لسان دلیل اباء از تخصیص داشت مثل «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» اینجا مفهوم نمی‌تواند آن را تخصیص بزند اما در مثل «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» که اباء از تخصیص ندارد آنجا مفهوم می‌تواند تخصیص بزند.^۵

«والحمد لله رب العالمين»

^۱ سوره حجرات، آیه ۶.

^۲ سوره اسراء، آیه ۳۶.

^۳ سوره حجرات، آیه ۶.

^۴ سوره یونس، آیه ۳۶.

^۵ رسائل (چاپ قدیم)، ص ۷۲ الی ۷۴.